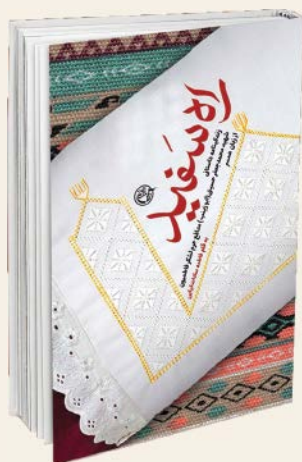


«راه سفید» منتشر شد

کتاب راه سفید زندگی‌نامه داستانی شهید محمدجعفر حسینی (ابوزینب) مدافع حرم لشکر فاطمیون از زبان همسر است که به قلم خانم فاطمه سادات کیایی به نگارش درآمده است.

شهید محمدجعفر حسینی اصالتاً افغانستانی بود اما مثل یک جوان غیرتمند ایرانی، هرجای پای انقلاب و رهبر و اهل بیت به میان می‌آمد، حضور فعال داشت. سوری که شلوغ شد به نامردی نامردان، به مدافعان حرم پیوست. در بوکمال ۲۰۰ ترکش به جانش نشست تا آخرین پایگاه داعش فتح شود؛ ۲۰۰ ترکشی که دو سال تمام ذره ذره وجودش را آب کرد تا با مهر دو توفیق جانبازی و شهادت به دیدار بانویش برود. کتاب راه سفید روایت این شیرپچه افغان، قهرمان تهران محمدجعفر حسینی است از زبان همسر مهربان و همیشه همراهش.

ابوزینب، متولد سال ۱۳۶۳ از نیروهای قدیمی فاطمیون بود که اولین بار پیش از تشکیل لشکر فاطمیون برای دفاع از حرم اهل بیت (ع) همراه نیروهای ایرانی به سوریه رفت. بعد از تشکیل لشکر فاطمیون به همت ابوحامد، عضواً این لشکر شد و از همزمان شهید مصطفی صدرزاده، ابوحامد، حجت و دیگر فرماندهان شهید این لشکر بود.



شهید حسینی سال ۹۶ بر اثر اصابت موشک به شدت مجروح شد که این سال‌ها را با درد و رنج ناشی از مجروحیت سپری کرد تا سرانجام در ۳۵ سالگی به شهادت رسید. از وی دو فرزند به یادگار مانده است. کتاب راه سفید در ۲۶۴ صفحه و به قیمت ۱۲۰ هزار تومان در زمستان ۱۴۰۲ توسط انتشارات روایت فتح منتشر و روانه بازار نشر شد.

در بخشی از کتاب می‌خوانیم: «برای هر دوی ما، آقا فراتر از یک رهبر ایرانی، رهبر همه مسلمانان بود. کسی که اسلام و مسلمانان به وجودش نیاز دارند. با سختی‌هایی که یک عمر در کشورمان دیدیم، به این حقیقت رسیده بودیم که وجود یک رهبر چقدر برای هدایت کشور ضروری است. بارها هر دو حسرت وجود چنین رهبری را در کشورمان خوردیم که اگر بود، آن قدر هموطنان مان در کشورهای مختلف پراکنده نبودند و این چند دستگی در افغانستان وجود نداشت. جعفر عاشقانه حضرت آقا را دوست داشت. حفاظت از نظام جمهوری اسلامی برایش حفاظت از اسلام بود.»



برای کتاب «جامانده»؛ خاطرات سردار سیدحجت کبیری به قلم هادی عابدی

مجدوب مغناطیس آقامهدی

حسین شرفخانلو

نویسنده



رئیس ستاد لشکر و یار غار فرمانده، نمی‌توانست پرده از آن اسرار بردارد. مثلاً شنیده بودم اختلافات و اخلاف‌هایی را که دوستان! در ارومیه و تبریز در کار آقامهدی ایجاد می‌کرده‌اند، اما نشنیده بودم کار آن قدر بالا گرفته که به انشای حکم فرمانده جدید برای لشکر عاشورا- آن هم قبل از شهادت آقا مهدی- رسیده باشد. آن هم نه یک حکم و نه برای یک نفر که چهار حکم برای چهار فرد مختلف و چه جالب که هر چهار نفر با حکمی در دست آمدند لشکر را تحویل بگیرند و مجدوب مغناطیس اخلاص و صفا و مردانگی آقا مهدی، ایستادند کنار او و تا ابد! بی‌خیال حکمی که در جیب دارند، شدند نیروی آقا مهدی و جنگیدند؛ هم با نفس خویش و هم با دشمن روبه‌رو! یعنی که مهدی بلد بود ناخودآگاه، مغناطیس اطرافش را هم در جبهه جهاد اکبر که مبارزه با هوای نفس باشد پیروز کند و هم در میدان جهاد اصغر که آوردگاه نبرد با صدامیان باشد! راجع به ادعاهای ملاقات با حضرت ولی عصر و حواشی آن در خلال ایام عملیات شنیده بودم و آقا میرحجت در جامانده آن را به طور کامل شرح داده و شنیده‌هایم متقن شدند.

راجع به علت احداث سنگر پایین‌تر از سطح زمین و ایجاد آسایشگاه‌های زیرزمینی در پادگان لشکر هم چیزهایی شنیده بودم که آقا میرحجت تدبیر آقا مهدی را در جامانده شرح کامل داد که علت، گرمسیری خوزستان و کلافگی رزمندگان آذربایجانی از شدت گرما بوده و این که دما در زیر سطح معتدل‌تر است و به تعبیری ایده پادگان زیرزمینی را آقا مهدی داد. که خدایش او را در بهشت همنشین مولایش سیدالشهدا بدارد.

از مهدی فیضی، داماد آقا میرحجت و دوست قدیمی‌ام هم باید تشکر کنم که به گواه مقدمه کتاب، اگر پیگیری‌هایش نبود، شاید امروز «جامانده» در قفسه کتابخانه‌ها نمی‌نشست.

پیوست‌های آخر کتاب به عنوان اسنادی دست اول، دستمایه پژوهشگران از تاریخ لشکر عاشورا خواهد بود. من جای راوی بودم، عکس جلد کتاب را آن تصویر دو نفره‌ای که با آقا مهدی داشت و در اسناد انتهای کتاب آمده، انتخاب می‌کردم.

جامانده؛ کتاب خاطرات آقا میرحجت با شهادت فرمانده تمام می‌شود. انگار که بعد از آقا مهدی، دنیا ارزش دیدن نداشته باشد، از مرور روزهای بعد از فرمانده می‌گذرد. و هی به خودش نهیب می‌زند و جمله فرمانده در گوشش زنگ می‌خورد که «شما خیلی شلید. برای همین که همیشه عقیدت! تو حتی برای شهادت هم عقب می‌افتی. مگه آدم برای بهشت رفتن هم عقب می‌مونه؟»

«جامانده» را همراه چند کتاب دیگر در بسته‌بندی ای فاخر، یک شب که یاور باقری (معاون فرهنگی حوزه هنری استان آذربایجان غربی) با رئیس جدید حوزه هنری استان، آمده بود خوی برای شرکت در برنامه خط سوم، آورده بود که هدیه بدهد به اسماعیل لطفی. اسماعیل مجری برنامه بود و بسته را حین تکریم مهمانان، هدیه گرفته بود. فردایش آمد اتاق من و عین مال الارث پدری، حاضر شد که بامن نصفش کند و آن هم به انتخاب من! یکی از سه تایی سهم من، «جامانده» شد؛ خاطرات سردار سیدحجت کبیری به قلم هادی عابدی که سوره مهر آن را به سال ۹۶ با حمایت اداره کل ارشاد استان آذربایجان غربی به نهایت کار یعنی چاپ و نشر رسانده است.

سردار سیدحجت کبیری که در افواه رزمندگان خویی معروف است به «آقا میرحجت» مسئول ستاد لشکر عاشورا بود در جنگ، بچه کوچه توت‌لی (کوچه توت‌دار. یکی از کوچه‌های قدیمی خوی. مردم شهر امروزه این کوچه را کوچه کمیته می‌خوانند و روی تابلوی سر کوچه اسم شهید محمدنژاد است) و زاده خانواده‌ای پرجمعیت با ۱۲ خواهر و برادر که با پدر و مادرشان، هر وعده سر سفره ۱۵ نفر می‌شدند.

پدرشان آقا سیدعلی، روضه‌خوان معروف شهر که خانه به خانه و مسجد به مسجد و تکیه به تکیه، سال‌های سال نقل به ستودن سیدالشهدا می‌کرد و روضه‌اش آهنگ و حلاوت خاص خودش را داشت.

این که بخشی از رسوم، آداب، مراودات و ارتباطات مردم شهرم خوی را در دهه ۵۰م قرن بیستم برایم حظ مضاعف داشت که مثلاً با خبر شوم از وجود صندوقی خیریه به اسم «کبیریه» که متعلق بوده به اهالی طایفه بزرگ کبیری‌ها یا این که اولین سیمونی فروشی در خوی را چه کسی در چه سالی و در کجای خوی افتتاح کرده و قصه‌هایی از این دست.

جامانده که به دو واسطه به دست من رسید، اسباب شگفتی نیز شد. آدمی مثل من که عاشق تاریخ شفاهی و البته دنبال‌کننده رویدادهای آن است، چرا باید با تاخیری شش ساله متوجه سند مهم و دست اولی از وقایع معاصر خوی و آذربایجان شود و چه سند خوشخوان و مرتب و با جزئیاتی.

هادی عابدی، نویسنده کتاب با همراهی راوی، داشته‌های تاریخی و شفاهی خودشان را راوی هم ریخته‌اند و حاصلش شده کتابی پر از زیرنویس‌های فراوان که ذکرشان برای درک بهتر صحنه، لازم بوده و چنان هنرمندانه و بجا و به قاعده آورده شده‌اند که خواننده از خواندنشان دچار ملال نشود. جابه‌جابه «غلامعلی ولیخانلو» هم اشاره شده که او هم از شخصیت‌های ستودنی در ذهن و دل من بوده و هست و کاش روزی کسی همت کند به جمع‌آوری، ثبت و ضبط خاطرات و مخاطرات او.

پرداخت بسیار عالی به جریان‌های فکری اوایل انقلاب که ظاهرشان صراط المستقیم و انتها و نیت‌شان به ضلالت و گمراهی بود، از نقاط برجسته این پاورقی‌های خواندنی است.

خواندن معرفی‌نامه شخصیت‌های موثر در شکل‌گیری لشکر عاشورا و سپاه در منطقه آذربایجان در پاورقی، لذت مضاعفی افزود. راوی که امروز بعد از سال‌ها مجاهدت در جنگ و بعد از جنگ، از عرصه فعالیت و مسئولیت رسمی کنار رفته و جهاد را در شعبه‌ای دیگری می‌گیرد، صراحت و صداقت را با هم در روایتش آورده و این باعث خواندنی‌تر شدن و باورپذیری بیشتر نقلی است که می‌کند. برای من جامانده حاوی نکات تازه و ناشنیده‌ای از مرد محبوب زندگی‌ام «آقامهدی باقری» بود که البته کسی غیر از آقا میرحجت،

